

درباره‌ی تناقض‌های مائو

طارق علی - برگردان: رضا اسپیلی



ظهور چین به عنوان اسب بخار اقتصادی جهان، کانون بازار جهانی را به سمت شرق برگردانده است. نرخ های رشد این کشور مورد غبطه‌ی تمام نخبگان در سراسر جهان است، کالاهای این کشور حتا در دنج‌ترین بازارهای رشته‌کوه آند هم یافت می‌شوند و دولت‌های قوی و ضعیف می‌کوشند حمایت رهبران را جلب کنند. این پیشرفت‌ها به بحث‌های بی‌پایانی درباره‌ی این کشور و آینده‌اش دامن زده است. رسانه‌های جریان مسلط به حدودود برآورده شدن نیازهای اقتصادی واشنگتن از سوی پکن توجه نشان می‌دهند، در حالی که اتاق‌های فکر نگران اند که چین دیر یا زود به چالش نظام‌مندی با خرد سیاسی غرب برسد. در این حال مناظره‌ی آکادمیک عمدتاً معطوف است به ماهیت و سازوکارهای دقیق سرمایه‌داری معاصر در چین. روشنفکران خوش‌بین با عطف توجه به چرخش بازارمحور چین مانند نسخه‌ی نپ بلشویسم، استدلال می‌کنند که ماهیت آن را باید با حضور مستمر حزب کمونیست چین در قدرت مشخص کرد؛ آن‌ها در هذیانی‌ترین لحظات استدلالشان چنین می‌اندیشند که رهبران چین از توانایی اقتصاد نو شان برای ساختن سوسیالیسمی ناب‌تر از تمام کوشش‌های پیشین سود می‌جویند، سوسیالیسمی بر مبنای توسعه‌ی صحیح نیروهای مولد و نه بر پایه‌ی کمون‌های میان‌تهی گذشته. اما دیگران بر آن اند که برای یافتن اسمی هرچه دقیق‌تر برای حزب حاکم نیازی نیست که در این موارد اولیه تغییر حاصل شود - خیلی راحت کمونیسم جایش را به سرمایه‌داری داده است. دیدگاه سومی اصرار دارد که آینده‌ی چین را نمی‌توان به راحتی پیش‌بینی کرد؛ خیلی زود است که با یقین آن را پیش‌بینی کرد.

در این حال مناظره‌ها همچنان درباره‌ی گذشته‌ی انقلابی کشور جریان دارد. چین استثنایی بر قاعده‌ی گسترده‌تری که پیروزی جهانی نظام امریکایی را به همراه داشت نیست، که در آن تاریخ‌ها را بازنویسی می‌کنند و به موناشری و مذهب یک بار دیگر با نگاه مثبت نگریسته می‌شود و هر ایده‌ی تغییر رادیکالی به دور ریخته می‌شود. مائو تسه دونگ در این فرایند نقش کانونی داشته است. در خود جمهوری خلق چین با حمایت پزشک مائو، دبیران حزب و دیگران خاطره‌نویسی مهمل مکتب روزنامه‌های جنجالی باب شد؛ همه هم درون سنت چینی «تاریخ خشن» وگرنه شایعه شناخته می‌شد. در غرب، یونگ چانگ و جان هالیدی - اولی عضو گارد سرخ که پدرمادر کمونیستش از انقلاب فرهنگی متضرر شدند و دومی مدافع بی‌قید و شرط آن موقع‌های اندیشه‌های کیم ایل سونگ - پنج سال قبل با کتاب *مائو: داستان ناشناخته* به این مباحثه پیوستند. این کتاب بر ضعف عیان مائو در امور سیاسی و جنسی و بر اغراق آن‌ها تا حد تخیل متمرکز است و معیارهای اخلاقی برای رهبران سیاسی طرح می‌کند که هرگز برای روزولت یا کندی به کار نمی‌برند. نتیجه‌ی ده سال پژوهش با کمک مالی و پیش‌پرداخت‌های بالا از سازمان انگلو - امریکایی برتلسمان، این است که این کتاب مغرضانه و در بخش‌هایی جعلی از طرف شرکت‌های عظیم چاپ و رسانه‌ی جهان به عنوان پژوهشی بی‌بدیل معرفی شد - گاردین آن را کتابی معرفی کرد که «جهان را متعجب خواهد کرد». با



نشان دادن سکانداران بزرگ به صورت غول‌هایی بدتر از هیتلر، استالین یا هرکس دیگر، هدف این اثر از بین بردن مائو یک بار و برای همیشه بوده است.

اما پژوهشگران دانشگاهی عمدتاً به سناریوی آیکی چانگ / هالیدی بی‌اعتنا اند. برخی از نوشته‌های این کتاب دست کم حدود دو دهه قبل نگارش یافته‌اند و بسیاری از افشاگری‌های «ناشناخته» در آن است که چندان ربطی به وراجی‌های کتاب ندارد؛ هیچ کجا منبعشان مشخص نشده یا کوششی برای اثباتشان دیده نمی‌شود. بیشتر مواد از بایگانی‌های مخالفان مائو در تایوان و مسکو انتخاب شده و بنابراین سخت می‌شود آن‌ها را جدی گرفت. همچنین است استفاده از کسان مشهوری برای مصاحبه که دانش‌شان از مائو، چین به کنار، محدود بوده - مثلاً لخ والسا. این سبک احساسی اتهامی به طرز طنزآمیزی یادآور زبانی است که مائو خود علیه مخالفانش طی انقلاب فرهنگی به کار می‌برد. آثار بیشتری از این‌گونه ادبیات وجود دارند مانند *قحطی بزرگ مائو* (۲۰۱۰) از فرنک دیکوتر. تا به امروز بهترین اثر مخالف اینها مجموعه‌یی است به ویراست گرگور بنتون و لین چون، *آیا مائو واقعاً هیولا بود؟* (۲۰۱۰) که پاسخ‌های معتناهایی از پژوهشگران معتبر امریکایی، انگلیسی و چینی را گرد آورده است.

اما خود مائو چه؟ تصویرهای او به فروش می‌رسند، و نه فقط برای توریست‌ها برای خود مردم چین هم، و ایده‌هایش درباره‌ی جنگ طولانی اغلب در «بازاریابی چریکی» مورد استفاده اند. سرنوشت او مانند سرنوشت چه، امروز به نظر کالایی گنجاور می‌آید - فقط آنچه فراموش شده، معادل چینی *خاطرات موتورسیکلت* است. (شاید ژانگ ییمو پنهانی ما دارد روی *شناگر اندیشه‌مند* کار می‌کند.) زندگی‌نامه تازه و مهم ربکا کارل در پی آن است که مائو را درون تاریخ زمانه‌اش جای دهد و هدفش ایجاد درجه‌یی از قوه‌ی تمیز در بحث‌های مربوط به زندگی و نقش او با همه‌ی پستی‌ها و بلندی‌های زندگی‌اش به عنوان پدر چین مدرن است؛ و همزمان نجات تاریخ انقلاب چین از دیکتاتورهایش در غرب و در داخل. الگوی او: زندگی‌نامه‌ی روشنفکری فشرده از لنین به عنوان نظریه‌پرداز و مرد عمل کار ۱۹۲۴ لوکاج است. کار پژوهشی و خواندنی کارل چشم و گوش بسته نیست، بلکه او اصرار دارد که رشد مائو، مائویسم و «اندیشه‌های مائو تسه دونگ» بدون در نظر گرفتن جهان سده‌ی بیستم که این‌ها در آن ظهور یافتند و بدون در نظر گرفتن نقش امپریالیسم که مسوول سرنوشت چین طی نیمه‌ی نخست قرن بوده قابل درک نیست. تا به حال مائو به عنوان هیولایی بی‌ریشه یا دهاتی بی‌اخلاق، یک جور انحراف گروتسک از تاریخ چین دانسته می‌شد. کارل طرح پیروزی مائویسم را می‌کشد و فردای آن را با شفافیت نقره‌گونی بر مبنای پژوهشی موشکافانه و برندگی وقایع به بحث می‌گذارد. هیچ تاریخ دوباره نوشته‌یی نمی‌تواند آن‌ها را حذف کند.

مائو تسه دونگ در مزرعه‌ی دهقانی در ایالت هونان به دنیا آمد، جایی که کانون تحقیقات درخشانش از جنبش محلی دهقانان شد. مائو و دو برادر جوانترش دارای خصایل زندگی دهقانی بودند و برای حاصلخیز کردن شالیزار پدرشان کود جابه‌جا می‌کردند. پدرشان روستایی نسبتاً با سواد بود که مائو از همان کودکی نه او را دوست داشت و نه احترامش را داشت. مادرش، کاملاً متفاوت، زنی با ذهنی قوی بود که در هر سه پسرش ایده‌ی بهبود جهان از طریق کنش را پرورد. فقط مائو به مدرسه فرستاده شد. او آنجا آموزه‌های کلاسیک کنفوسیوسی را از بر کرد، سبکی از آموزش عام در بسیاری از بخش‌های آسیای آن موقع و البته همین حالا. اما تا وقتی در اواسط سال ۱۹۱۱ به مرکز ایالت، شهر چانگشا، نرفت جهان‌بینی ایالتیش تغییری نکرد.

انقلاب اکتبر ۱۹۱۱ سلسله‌ی منچو را برانداخت و سون یات سن چین را جمهوری اعلام کرد. اما کشور تکه تکه شد؛ بیرون شهرهای بزرگ، جنگسالاران حکمرانی می‌کردند. کوشش اواخر سال ۱۹۱۶ یوان شیکایی برای تاجگذاری و براندازی جمهوری شکست خورد. تاثیرات بر روشنفکران و دانشجویان به سرعت برق بود و



بسیاری از آن‌ها از جمله مائو را رادیکال کرد. در مدرسه‌ی تربیت معلم بود که او برای نخستین بار با متفکرانی آشنا شد که با فلسفه‌ی سیاسی غرب آشنا بودند. انجمن مطالعه‌ی خلق نو، دنیای روشنفکری و حلقه‌های دوستان انجمن خود را گسترش بخشید که بسیاری از آن‌ها از مبارزان حزب کمونیست چین شدند. مائو که زمانی رمان و شعر کلاسیک چین را به گستردگی خوانده بود، دیگر از طریق فلسفه‌ی غرب به سمت لیبرالیسم کشیده شد. یانگ چانگ جی، معلم محبوبش که فارغ‌التحصیل از ادینبورگ بود و سپس در هایدلبرگ کانت خوانده بود تاثیر فراوانی بر او داشت. وقتی مائو در سال ۱۹۱۸ فارغ‌التحصیل شد، به یانگ در پیدا (دانشگاه پکن) کرسی فلسفه پیشنهاد شد. او مائو را با خود برد. نشانه‌هایی وجود داشت که شور روشنفکری که از سال ۱۹۱۱ کشور را در بر گرفته بود رو به کاهش است؛ مشاخره بین جریان‌های فلسفی متعدد زندگی فرهنگی را در شهرها مسلط کرد. کای هسن دوست نزدیک مائو در پاریس مقالاتی حجیم در توصیف تاثیر انقلاب روسیه بر اروپا می‌نوشت و پیوندهای نظر و عمل را مطرح می‌کرد - مقالاتی که به رادیکال شدن مائو کمک کردند.

مائو در کتابخانه‌ی پیدا کاری پیدا کرد. او آنجا با پروفسور چن دوژیو و لی داژائو از سردبیران *جوان نو* ملاقات کرد، روزنامه‌ی ادبی - فلسفی پرخواننده‌ی رادیکال که از علم، دموکراسی و انترناسیونالیسم دفاع می‌کرد و در عین حال به طرز نظام‌مندی تابع ایده‌های کنفوسیوسی بود و مشوق سرسپردگی به نقد تند. این دو مرد چند نوشته از لنین و کائوتسکی را به چینی ترجمه کرده بودند و آشکارا سمت و سوی رادیکال داشتند. روزنامه‌شان از بلشویسم دفاع می‌کرد و آن‌ها را با علاقه با برخی از انقلابی‌های جمهوری‌خواه سال ۱۹۱۱ مقایسه می‌کرد. اینجا بود که مائو نخستین متن خود را درباره‌ی ضرورت آموزش جسمی در سال ۱۹۱۷ انتشار داد و در محفل چن و لی بود که کمونیست شد. به رغم کوشش‌های مائو برای تاثیر گذاشتن بر آن‌ها، به نظر کارل «تنها شخصی که مائو بر او تاثیر گذاشت دختر پروفسور یانگ، یانگ کای هویی بود که بعدا اولین زنش شد و مادر چندتا از بچه‌هایش.» همین‌جا بود که مائو سبک درخشان نگارش خود را پیدا کرد، موجز و تند و گاه غنایی که تاثیری عمیق بر مبارزاتی گذاشت که به پیششان راند. استعداد مائو در مقام مقاله‌نویس و جزوه‌نگار قابل مقایسه با رهبران بلشویک است گرچه نسبت به لنین کمتر شاعرانه می‌نوشت. وقتی جنبش چهارم می سال ۱۹۱۹ شروع شد مائو دیگر در پکن نبود. اوایل همان سال مادرش به شدت بیمار شده بود و او به چانگشا بازگشته بود. او آنجا در مدرسه‌ی معلمی می‌کرد و مجله‌ی *رودخانه‌ی ژیانگ* را بر اساس الگوی *جوان نو* پایه گذاشته بود. لحن مجله به شدت ضد امپریالیستی بود. نسبت به رهبران بزدل کشور انتقادی بود و مناظرات کلامی‌اش اغلب به هدف می‌زد. چیزی که در نهایت منجر به توقیف مجله توسط متنفذان ایالت شد. کارل اشاره می‌کند که چشمگیرترین گزارشی که مائو در این مجله نوشت مربوط به خودکشی زنی به نام خانم ژائو بود که در مخالفت با ازدواج اجباری دست به این کار زده بود. مائو وضعیت زنان را در جامعه یکی از مصادیق «تجاوز روزمره» دانست و از رهایی زنان دفاع می‌کرد و در این گزارش استدلال کرد که این امر تنها پس از تجدید نظر کلی جامعه‌ی چین بر خود صورت می‌پذیرد - دیدگاه لو ژون که در پاسخ به توفان [خشم] برآمده از اجرای چینی *خانه‌ی عروسک* ایبسن در شانگهای این پرسش را مطرح کرد: اگر یک نورای چینی خانه را ترک می‌کرد به کجا می‌توانست پناه ببرد؟

حزب کمونیست چین در جولای ۱۹۲۱ پنهانی (مگر برای اعضایش) در شانگهای تاسیس شد. ۱۲ نماینده ادغام یافته از سلول‌هایی که در بخش‌های مختلف کشور وجود داشتند؛ وکیل ۵۷ کمونیست بودند. چن دوژیو و لی داژائو نتوانستند آن را تاسیس کنند اما به عنوان یاریگران تاسیس نامشان آمد. مائو سلول کوچکی در هونان ایجاد کرد که زنش نیز عضو آن بود. مردی که از کمینترن شاهد و مشاور آن‌ها بود مارینگ نام داشت، کمونیست از خودگذشته‌ی هلندی با نام اصلی هنک سنو لی یت که نقش مهم و الهام‌بخشی در سازماندهی اتحادیه‌های کارگری در هلند داشت و در سال ۱۹۱۲ به هند شرقی هلند سفر کرده بود تا در



ایجاد آنچه بعداً حزب کمونیست اندونزی شد نقش داشته باشد. لحظه‌ی تاسیس حزب کمونیست چین در شانگهای تأثیر فوری کمی داشت اما رفقا با تصمیم به جذب کارگران و روشنفکران به حزب به خانه‌ها برگشتند. مائو حالا خود را انقلابی حرفه‌یی می‌دانست، سرباز پیاده‌ی در خدمت حزب و انقلاب. او یکسال و نیم بعد را در متحد کردن کارگران معدن و راه آهن و چاپ در هونان گذراند و بعد برای عضویت در کمیته‌ی مرکزی حزب به شانگهای فراخوانده شد. کمینترن در سال ۱۹۲۴ به حزب کمونیست چین دستور داد - با نظارتی فراتر از رهبری خود حزب - تا با حزب سون یات سن ادغام شود. مائو به کانتون اعزام شد تا با ملی‌گراها کار کند و زن و دو فرزند کوچکش را در چانگشا گذاشت و رفت. خواهش‌های زنش بی‌فایده بود. مائو برای همسرش نامه‌یی موزون به جا گذاشت:

سفرم را با خداحافظی آغاز می‌کنم

نگاه‌های غمبار ما همه‌چیز را سخت‌تر می‌کند

می‌خواهم که پیوندهای آشفته‌ی احساس را بگسلی

من هم اکنون خانه‌به‌دوشی بی‌ریشه‌ام

و با نجوهای عاشقانه مرا کاری نیست.

کارل در مورد گسست نظریه و عمل کمونیستی درباره‌ی مساله‌ی زنان نگاهی بصیر دارد. درحالی که برنامه‌ی حزب کمونیست چین از رهایی زنان دفاع می‌کرد، درون حزب به شدت محدود به کارهای بی‌اهمیت خاله‌زنگی بود. برای بسیاری حزب جایگزین خانواده شد. خانواده‌ی یانگ رادیکال بود اما بیشتر زنانی که به حزب کمونیست پیوستند به طور رسمی از طرف خانواده‌هایشان از ارث محروم شدند. این باعث شد نومی‌های درون حزبی شدت یابد. در این مورد چین استثنا نبود: در اروپا و جاهای دیگر هم وضع به همین منوال بود.

در سال ۱۹۲۵، شورش دهقانان خرده‌پا و موج اعتصاب بزرگ شهری حزب کمونیست را با انتخاب بزرگی رویارو کرد: تنها جنگیدن، رهبری سیاسی معتبر به موج جدید مبارزات پیشنهاد دادن یا رام کردنشان با استمرار کار در درون و تحت لوای «جناح چپ» حزب جمهوری خواه؟ تا این مرحله کمینترن اصرار داشته بود که کمونیست‌ها منافع کوچک طبقاتی را به سود جبهه‌ی مشترکی با جمهوری‌خواهان علیه جنگ‌سالاران و راهزنان و در دفاع از دموکراسی بورژوایی به کناری بگذارند. بورودین از عوامل مهم کمینترن (که آندره مالرو در کتاب *فاتحان* اش تصویر خوبی از او به دست داده است) با ته مایه‌یی از شوخی به رهبران حزب کمونیست چین گفته بود که خود را «باربر» در خدمت بورژوایی ملی بدانند. مسکو به ملی‌گرایان کمک مالی می‌کرد و پیوندهای نظامی با آن‌ها داشت - جریانی که وقتی حزب جمهوری خواه در سال ۱۹۲۷ علیه متحدان کمونیستش موضع گرفت، اثبات شد که اشتباه فاجعه‌باری بیش نبوده است.

چن دوژیو، دبیر کل حزب، در توافق با استراتژی کمینترن علیه هوش سیاسی خود عمل کرد. او اعتماد به نفس یا قدرت سیاسی کافی را برای مقابله با مسکو نداشت و بعد در مورد ضعفش نوشت: «من که شخصیت قاطعی نداشتم، نمی‌توانستم بر نظراتم اصرار کنم. من برای نظم بین‌المللی و اکثریت کمیته مرکزی احترام قائل بودم.» آیا اگر رهبر کس دیگری بود می‌توانست به گونه‌یی دیگر عمل کند؟ این تراژدی حزب خردسال کمونیست چین بود که در لحظات بحرانی تاریخ کشورش هرگز زمان مورد نیاز برای ایجاد سیاست‌های خود به آن داده نشد. حتا پیش از بین الملل سوم - که به رغم زنده‌ی دوربینانه‌ی رزا لوکزامبورگ



در سال ۱۹۱۹ در مسکو برگزار شد - این حزب به ابزار بی‌اختیار سیاست خارجی شوروی تبدیل شده بود و به شدت تحت سلطه‌ی بلشویک‌های پیروزمند بود. پرستیژ بین‌المللی‌یی که [حزب کمونیست چین] در میان ستم دیدگان داشت نتوانست جای دانش سطحی از آسیا را پر کند. متأسفانه بیشتر آنچه می‌نوشتند و می‌گفتند به رغم شرایط مشخص برای کشورهای مختلف حاکی از تسلیم بی‌قیدشان بود.

بعداً و در ارتباط با فروپاشی سال ۱۹۱۷ چین، تروتسکی بین الملل سوم را «نخستین بوروکراسی انقلابی سرآمد بر مردم شورش کرده که سیاست "انقلابی" خود را به جای سیاست انقلاب اعمال می‌کند» دانست. این‌که آیا انقلاب ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۷ چین بدون دخالت کمینترن موفق می‌شد یا نه نمونه‌ی متناقض‌نمای جالبی است. اگر چنین می‌شد کشور علیه امپریالیسم ژاپن متحد می‌شد و اشغال را اگر نه ناممکن دست‌کم مشکل می‌کرد. و پیامدهای دور از دسترسی می‌داشت، آن هم نه فقط برای شرق دور.

قتل عام سال ۱۹۲۷ شانگهای که رهبر جدید و مهم حزب جمهوری‌خواه، چیانگ کای شک، باعثش بود، منجر به تصفیه‌ی کمونیست‌های محلی و اتحادیه‌های کارگری متحد در شهر شد. حزب کمونیست که توسط کمینترن و ضعف درونی از نظر سیاسی و نظامی خلع سلاح شده بود، توسط مسکو که نگران نجات حزب از اوضاع بود، به تغییری ناگهانی وادار شد - تا حدی به علل درونی چنان که مساله‌ی چین در مشاجرات بین استالین/ بوخارین و تروتسکی و اپوزیسیون چپ مطرح بود. استالین نومیدانه منتظر پیروزی بود اما شورش‌های کانتون و چانگشا به راحتی توسط اتحاد جمهوری‌خواهان شکست خوردند؛ در واقع قساوت‌های بی‌نظیر را «جناح چپ» ملی‌گرایان در مرکز هونان انجام دادند. حالا راه حزب کمونیست کامل می‌شد. مسکو دستور به تغییر دیگری در رهبری داد. چن دوژیو دیگر عزل شد. جانشینش، لی لیسان، به سود آلت دست مسکو، وانگ مینگ، کنار گذاشته شد. او چهار سال دوام آورد. نتیجه‌ی رو به تراکم سیاست‌های کمینترن از ۱۹۲۲ به بعد روشن است: از ۱۹۲۷ تا ۳۲ بنا به گزارش سال ۱۹۴۵ لیو شائوگی به کنگره‌ی حزب، انقلابی‌ها بیش از نود درصد اعضایشان را از دست دادند.

بنا به نظر کارل «از همان زمهریر ۱۹۲۷ همه چیز از دست رفته بود». چگونه حزب کمونیست چین به جان آمده از شکست‌های پیاپی و در آستانه‌ی از هم پاشی می‌توانست طی زمانی کمی بیشتر از بیست سال موفق به آزاد کردن کل کشور شود و آن را برای نخستین بار در یک‌ونیم قرن گذشته متحد کند و ساختار اجتماعی و اقتصادی را تغییر دهد؟ پیروزی کمونیستی سال ۱۹۴۹ نتیجه‌ی سیاست‌های نظامی و اجتماعی‌یی بود که پس از شکست‌های دهه‌ی بیست به اجرا گذاشته شدند و گسست عمیقی با تجربه‌های گذشته داشتند. کارل، فرار کادرهای کمونیست از ترور سفید چیانگ در سال ۱۹۲۷ و تجربه‌های پس از آن مائو را در دفع حملات ارتش جمهوری‌خواه از طریق جنگ چریکی توصیف می‌کند. نطفه‌ی ارتش سرخ پس از ماه‌ها سفر سخت و نبرد در سال ۱۹۳۰ در جیانگ ژی مستقر شد و آنچه را بعدتر شورای جیانگ ژی نامیده شد بنیاد نهاد. اینجا حزب کمونیست کارزارهای سوادآموزی برای دهقان‌ها ایجاد کرد و تشویقشان کرد تا روستاهایشان را بازسازی کنند و خودشان دوباره زمین‌ها را بین خودشان تقسیم کنند. سیاست‌های حزب به تعبیر کارل در توصیف «گزارش ژونوو»ی مائو در سال ۱۹۳۰ در «تحلیل دقیق ریتم‌ها و ساختارهای زندگی روزمره‌ی دهقان‌ها» ریشه داشت. حزب کمونیست تجهیز شده با نیروهای جمهوری‌خواه تصمیم گرفت تا پایگاه جیانگ ژی را ترک گفته و راه‌پیمایی بزرگ معروفش به یان نان را ترتیب بدهد. طی همین راه‌پیمایی و در کنفرانس ۱۹۳۵ زونیی بود که گروه مائو قدرت تام را درون حزب کمونیست به دست گرفت. او دیگر نقشی محوری در سازمان‌دهی مجدد حزب داشت. رهبری جدید دو تصمیم سرنوشت‌ساز گرفت: حرکت به روستاها برای بازسازی و تجدید قوا و در عمل جدا شدن از مسکو در حالی که در نظریه تظاهر به پیروی می‌شد. زونیی همان ابتدا با آزمونی مواجه شد وقتی کمینترن با روی آوردن به دوره‌ی سوم چپ‌گرایی افراطی، اعلام کرد که «موج بلند انقلابی» در راه است. واژه‌ی روسی *pod'em* دلالت بر «شورش» یا «پیشروی» دارد. ژو انلایی پس از مدت‌ها اندیشیدن آن را به چینی «موج خیزان» یا *gao-chao* ترجمه



کرد. مائو با زبانی شاعرانه در سال ۱۹۳۰ در جزوه‌یی که عبارات کمینترن را به صورت زیر تفسیر می‌کرد، پاسخ داد تک‌جرقه‌یی می‌تواند چمنزاری را به آتش بکشد: مثل کشتی در دوردست‌های دریا است که سردکلس را می‌توان از ساحل دید؛ مثل خورشید صبح در شرق است که پرتو درخشانش از نوک قله هویداست؛ مثل کودک پا به دنیایی است که در رحم مادرش با آرامش به جهان می‌آید. پیغام مشخص بود. هیچ چیزی نباید سریع اتفاق می‌افتاد اما انفعال در برخورد با شکست هم چاره‌ی کار نبود. دهقانان فقیر از نو به حزب پیوستند و از صفوف آن‌ها سه شاخه‌ی قدرتمند ارتش سرخ ایجاد شد. جدای از این واقعیت که راه دیگری هم نمانده بود این شکل‌دهی طولانی، مائو و رفقایش را قادر ساخت تا سازوکارهای حمایتی را در روستاها که مدت‌ها بود قرار بود ایجاد شوند، بهبود ببخشند. همچنان که تا به حال در این صفحات بحثش را کرده‌ایم، این پیوندها وجه مشخص و متمایز خط سیر کمونیسم چینی از هم‌ارز روسی‌اش هستند.

چینی متحد جایزه‌ی بزرگی بود که منتظر ملی‌گراها و رفقای خارج‌نشین‌شان بود، اما هجوم ژاپن به سال ۱۹۳۷ و اشغال وحشیانه‌ی متعاقبش ضعف ملی‌گراهای ارتدوکس را مشخص کرد. جمهوری‌خواهی فاسد و همکاری‌کننده خودش خودش را بی‌اعتبار کرد. چیانگ اشغالگران ژاپنی را با کمونیست‌ها اینگونه مقایسه کرد: اولی بیماری مداو‌پذیری است اما دومی غده‌ی سرطانی است که باید برداشته شود. ارتش ملی‌گراها بعد از ۱۹۴۱ سربازان و افسران پیوسته به صف رو به رشد ارتش و پارتیزان‌های کمونیست تحت فرماندهی مشترک سیاسی - نظامی مائو تسه دونگ، ژو ده و پنگ دهبوآیی را قلع و قمع کرد. استراتژی‌یی که مائو در نوشته‌هایی مثل «درباره‌ی جنگ افزار چریکی» (۱۹۳۷) و «درباره‌ی جنگ طولانی» (۱۹۳۸) مطرح کرد به پیروزی‌هایی دست یافت. از ۱۹۴۶ به بعد چیانگ کای شک و هسته‌ی اصلی ارتش بی‌روحیه‌اش به سمت جنوب رانده شدند تا سرانجام در اواخر ۱۹۴۹ به تایوان گریختند - با خزانه‌ها و ذخایر بی‌اندازه‌یی که از موزه‌ها و گاو‌صندوق‌های شهر ممنوعه به غارت بردند. پس از دو دهه فعالیت در روستاها کمونیست‌ها به شهرها بازگشتند تا به عنوان آزادی‌بخش در شهرهای پکن، شانگهای و کانتون توده‌ی عظیم مردم از آن‌ها استقبال کنند.

همانطور که کارل می‌گوید کشوری که حزب کمونیست چین به میراث گرفت ابتدا توسط ژاپنی‌ها و سپس جنگ داخلی از دست رفته بود: بازرگانی ورشکسته بود، پول ملی بی‌ارزش بود، معامله‌ی پایاپای شکل می‌گرفت. «بخش‌هایی از روشنفکری شهری و نخبگان منفعت برنده از فناوری با جمهوری‌خواهان گریخته بودند و شهرها را بدون اداره و سازمان‌ها را بدون مدیریت گذاشته بودند.» ویرانی و شکست نظم قدیم، کشوری از دست رفته با انبوه بیکاران در شهرها به جا گذاشته بود. وظایف پیش روی مائو و رفقایش بی‌شمار بودند. هیچ نظریه‌یی، هرچند سنجیده، نمی‌توانست راه‌حلی برای چنین بحرانی ارائه دهد. حزب - ارتش ساخته‌ی مائو و هسته‌ی پیرامون او نقشی اساسی در ابقای ظاهر نظم در اوایل دهه‌ی ۱۹۵۰ داشتند. کمک‌های خارجی محدود بود: خود شوروی ویرانه بود، گرچه کمک‌ها و تکنیسین‌هایی پس از اولین دیدار مائو از مسکو در ۱۹۴۹-۵۰ با اکراه در اختیار او گذاشته شد. در واشنگتن، ترومن و بعدتر برادران دالس با بی‌میلی پذیرفتند که پیروزی مائو غول کمونیسم را تقویت کرده است و از این رو چین چیزی بیش از ساتراپ استالین خواهد بود. اما قبل از اینکه اشتباهشان آشکار شود، در جهت مهار چین ریسک هزینه‌داری کردند.

ژنرال مک آرتور با پوشش سازمان ملل به کره رفت تا از قدرت گرفتن کمونیست‌های کره‌یی در سرتاسر شبه جزیره که در سال ۱۹۴۵ از استعمار ژاپن رهایی یافته بود، جلوگیری کند. کمونیست‌ها به شمال جهت داده شدند و در این جریان هزاران شهروند قتل عام شدند. در سال ۱۹۵۰ که جنگی تمام عیار درگرفت، رهبران چین به کمک کره‌یی‌های شمالی بسیج شده شتافتند. این کمک اثرگذار بود. نیروی اعزامی چین به فرماندهی پنگ دهبوآیی، استراتژیست درخشان امور نظامی، امریکایی‌ها را به جنوب پس راند و مرزهای جمهوری خلق چین را نیز امن نگه داشت. هرچند پایگاه نظامی امریکا در کره‌ی جنوبی ماند تا از دولت



دست‌نشانده حمایت کند و کره‌ی شمالی به تدریج به نوعی نظام پر دسیسه‌ی استالینی تغییر شکل پیدا کرد.

کارل اشاره‌های موجزی به تنش‌ها و بحث‌های عمده در دوره‌ی مائویستی می‌کند - مخالفت بین بوروکراسی و انقلاب، ناموافقت درباره‌ی راه‌های رشد، روابط میان حزب، ارتش و توده. اندیشه‌ی سیاسی همیشه در کانون بحث‌هاست. نظریه‌ی مائویستی، کاملاً متفاوت با استالینیسم ارتدوکس اینطور خلاصه می‌شد: آگاهی انقلابی توده به اضافه‌ی کنش توده‌یی همان خود رهایی‌بخشی و تغییر اجتماعی است. این از تماس روزمره با مردم طی جنگ طولانی با ژاپن و جمهوری خواهان گرفته شده بود. «خط توده»ی مورد نظر مائو به «توده‌ها» این مزیت را می‌بخشید تا در بهبود و همچنین در تعریف نظریه همکاری داشته باشند. هدف این بود که توده‌ها بتوانند بر همه موانع چیره شوند. این در رابطه با جنگ عالی بود - اما آیا چنین الگویی در زمان صلح نیز شدنی بود؟ آیا کنش توده‌یی می‌تواند بر مشکلات ایجاد شده توسط ساختارهای مادی اجتماعی/اقتصادی مانند بنای ضعیف صنعتی هم چیره شود؟ کارل اتهام «ولونتاریسم» را که بسیاری از منتقدان - دوست و غیره - به مائو نسبت می‌دهند رد می‌کند و ترجیح می‌دهد که منش اندیشه‌ی مائو را مبنی بر «تغییر جهت دادن به سمت مقاصد» مارکسیسم ارتدوکس پررنگ کند. اما این ضعیف‌ترین نظر اوست چراکه مرحله‌ی بعدی تکامل چین داشت آشکار می‌شد.

جهش بزرگ به جلو که منجر به قحطی سال‌های ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۱ و مرگ دست کم ۱۵ تا ۲۰ میلیون دهقان شد مشخصاً نتیجه‌ی ولونتاریسم بود. در برنامه‌ی خودکفایی اجباری، بخش‌هایی از مناطق روستایی به روشی ناهماهنگ و سازمان‌نایافته صنعتی شدند در حالی که اصرار مائو برای گذشتن از مرز تولید فولاد امریکا و انگلستان تنها تعداد زیادی کوره‌های کوچک روی دستشان گذاشت که کارگرهای فراوانی را از مزارع بیرون کشید. نتایج فاجعه‌بار آن ناخواسته بود و البته نامشابه قحطی دوران استعماری انگلستان در ایرلند و بنگال؛ اما این برای خانواده‌های کشته شدگان تسلاهی خاطر می‌آورد. مائو وقتی سرانجام عمق فاجعه را شنید تکانی خورد اما دیگر برای هرکاری خیلی دیر شده بود. چگونه بود که مائو و رفقاییش انقدر راحت فریب آمار اشتباه بوروکرات‌های رام حزبی در مورد روستاها را خوردند که می‌خواستند نشان دهند برنامه جهش بزرگ خوب پیش می‌رود؟ کارل می‌نویسد که «مائویسم که بد از آب در آمد ریشه‌ی مشکلات بود» اما فرایندی که از طریق آن این اتفاق افتاد کشف نشده ماند. از تراژدی‌های کمونیسم جهانی این بود که بیشتر احزابی که پرورد بالغ و طی دهه‌های ۱۹۳۰ و ۴۰ تبدیل به سازمان‌های توده‌یی شدند. تا این موقع سنت‌های اولیه‌ی مخالفت و مناظره درون حزب بلشویک موقوف شده و بیشتر فعالانش - شامل نود درصد کسانی که در کمیته مرکزی لنین خدمت می‌کردند - با روش‌های وحشیانه‌یی نابود شدند. الگویی که کمونیست‌های نو اتخاذ کردند مدلی بود که در مسکو با آن مواجه شدند: دیکتاتوری اجتماعی حزب/بوروکراسی که بر تمام شئون زندگی عمومی تسلط داشت و توسط شبکه‌های نهادینه‌ی سرکوب استمرار پیدا می‌کرد. این نظامی بود که وقتی به قدرت می‌رسیدند برپایش می‌کردند یا حتا در احزاب [چپ] فعال در جهان سرمایه‌داری یا استعماری رایج بود. موقوف بودن مناظره هم حزب و هم دولت را تضعیف کرد. کارل اسنادی را درون حزب کمونیست چین حتا پیش از به قدرت رسیدنش گرد آورده مانند کارزار تصفیه‌ی حزب در سال‌های ۱۹۴۱-۴۲ که آن را «آغاز کیش شخصیت مائو» می‌داند. در دهه‌ی ۱۹۵۰ کوشش‌های تکراری برای ریشه کن کردن «ضد انقلاب» و مهمتر از آن کارزار ضدراست‌گرایی سال‌های ۱۹۵۷-۵۸ صورت گرفت. اما رهبران پسا انقلابی چین تا حد ممکن از تصفیه‌ها و کشتار جمعی کادرها و اعضای خودی به شیوه‌ی استالین پرهیز کردند. همانطور که کارل مشاهده کرده «برخلاف تصفیه‌های استالینی که به در کوفتن نیمه‌شب منادی مرگ بود، در چین مائویست مرگ از واژه‌ها می‌آمد، در روزنامه‌ها و پوستره‌های روی دیوار.» یکی از دلایل تفاوت این بود که بیشتر رهبران برده‌طبع هوادار کمینترن از بین رفته بودند - آخرین آن‌ها در درگیری قبل از راه‌پیمایی طولانی شکست خورد.



نسخه‌ی مائویی ساختار استالینی ظاهراً بر اساس خواست جمعی مردم به پا خواسته‌ی انقلابی بود. اما اینکه این ساختار چقدر می‌تواند بدون میانجی‌ها - نهادهای نمایندگی که از طریق آن‌ها تفاسیر متعدد از خواست مردم مورد بحث و رای گیری قرار گیرد - بقا یابد هیچ ارتباطی با تقلید از غرب ندارد اما عملاً کارآمدترین و بی‌دردسرتترین روش برقراری ارتباط بین مردم و قانونگذارانشان انتخاب نمایندگانی است که همواره پاسخگو باشند و انتخاب کنندگان بتوانند آن‌ها را فراخوانند هر زمان که بخواهند. اگر چنین سیستمی وجود می‌داشت قحطی نمی‌شد و کوره‌های کوچک فوری پس از شروع آزمایش از رده خارج می‌شدند. «خواست مردم» درباره‌ی پشت‌های کشته‌های تزیین‌گر روستاها پس از قحطی گسترده چه دارد که بگویند؟ وقتی رهبران حزبی در اواخر ۱۹۵۹ به تدریج در لوشان گرد می‌آمدند تا درباره‌ی تراژدی پیش رو بحث کنند همه حتا مائو خود را نقد می‌کردند. اما این دوست قدیمی هونانی او، پنگ دهوآیی، بود که رودروی مائو و روش فرماندهی او ایستاد که حزب را از مردم جدا کرده بود. به سزای این عمل او از تمام مناصبش عزل و به تبعید فرستاده شد؛ لین بیائو در مقام وزیر دفاع جایگزینش شد. با این حال، از مهمترین نتایج این مصیبت - که انشعاب چینی/ شوروی به سرعت حادث شد - این بود که رهبری حزب به طرز موثری مائو را کنار گذاشت. او در سال ۱۹۶۶ به روش خاص خودش انتقام گرفت، این گونه که به [سازمان] جوانان کشور متوسل شد تا «دفتر مرکزی حزب را از انتقاد بمباران کند» و «برای برقراری نظم، بی‌نظمی بزرگی زیر آسمان ایجاد کند». انقلاب فرهنگی پرولتاریای بزرگ نمایش چشمگیر «خط توده‌یی» بود. مائو تبدیل به خدا - امپراتور جنبش شد با لین بیائو به عنوان معاون وفادارش؛ کتاب کوچک سرخ تنها توضیح المسائل جنبش شد.

هدف اصلی پس گرفتن قدرت بود - گرچه کارل حتا انگیزه‌ی ضد بوروکراتیک پشت سرش و «کوشش برای تصرف سیاست - قدرت فرهنگی و سخنرانی فراگیر برای انقلاب» را برجسته می‌کند. مائو از مسوولیتش، تضمین ساختار سیاسی باثبات برای چین، چشم پوشیده بود و گذاشته بود شورها و ضرورت‌ها و پیروزی‌های نبرد برای قدرت جایگزین قوه‌ی قضاوتش بشوند. او و پیروانش در فرایندی مخالفانشان را له کردند: رهبران اصلی حزبی به جز ژو آنلایی و لین بیائو متهم به «رفتن به راه سرمایه‌داری» شدند؛ به لیو شائوگی هتک حرمت شد؛ پنگ ژن، که زمانی شهردار قدرتمند پکن بود، و بیشماری دیگر پیشاپیش جمعیت عظیم مردم بی‌آبرو شدند؛ دنگ ژیاوپیینگ فرستاده شد تا در منطقه‌ی روستایی جیانگ ژی تراکتور تعمیر کند. کودکان هیستریک در مواجهه با پدرمادرشان آن‌ها را خائن می‌نامیدند؛ آموزگاران و استادان دانشگاه تحقیر شدند؛ دانشگاه‌ها بسته شدند؛ ذخایر باستانی آشکارا ویران شدند؛ و مائو دوباره زمام امور را در دست گرفت. موارد نظامی‌گری کور و تعصب حزب مائو بی‌شمارند اما جنبه‌های متناقضش معمولاً کم‌اهمیت تلقی شده‌اند. [مثلاً] وقتی من با چند تن از اعضای سابق گارد سرخ در هونگ کونگ مصاحبه می‌کردم شرح دادند که چقدر احساس آزادی کردند و به سرعت از کتاب کوچک سرخ به سمت خواندن و نوشتن و پخش کردن متن‌های انتقادی در چالش با مائو حرکت کردند و کار او را ناکافی دانستند. فرستادن شهرنشینان به روستاها بی‌تردید به این نسل دیدی داد از اینکه چگونه مردم عادی زندگی و کار می‌کنند. کارل به تاثیر امیدبخش این تجهیز تازه‌پیداشده در هزاران جوان اشاره می‌کند، مانند فیلم‌ها و رمان‌هایی که بعدتر آمدند.

اما در تابستان ۱۹۶۷ مائو به ارتش آماده باش داد تا در برابر شورش انقلابی تهدیدکننده‌ی چین کمونیستی عقب‌گرد کند. سال‌های پایانی مائو مصادف بود با شماری از تحولات که نشانه‌هایی دال بر چرخش اوضاع به سود «روندگان به راه سرمایه‌داری» در داخل و «ببرهای کاغذی» در خارج داشت: آشتی با واشنگتن و دیدار ۱۹۷۲ نیکسون که منجر به بازگشت دنگ ژیاوپیینگ - گربه‌ی صد جانه - به امور سیاسی در ۱۹۷۴ شد. اینها راه را برای تغییر بزرگی که پس از مرگ مائو باید پی گرفته می‌شد گشود. کارل با جست‌وجو در ماترک مائو در ایدئولوژی حزبی و کنارگذاشتنش در تجارب سیاسی و اقتصادی کارش را به پایان می‌رساند. او



مشاهده می‌کند که «رهبران کنونی حزب کمونیست تنها با طرد مائویسم و هرآنچه که مائو برسرش ایستاد می‌توانند مائو را سطر عورت مشروعیت خود بکنند.» از جمله امتیازهای کتاب کارل این است که او بحث جدی بر سر تمام این موارد را مجاز می‌شمرد. دانستن اینکه این اثر چه طور به چین رسیده، کشوری که دیدگاه رسمیش بر اساس گزارش رسمی ۱۹۸۱ کمیته مرکزی این است که دستاوردهای مائو به نسبت ۷۰:۳۰ بر اشتباهاتش می‌چرید، جالب خواهد بود. هرچه سرمایه‌داری چینی جلوتر برود و هرچه نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی بیشتری ایجاد کند چه بسا برخی از باورهای مائو توسط توده‌های شورشی در جست‌وجوی توفان یک بار دیگر به کار گرفته شوند.